

نقش ایالات متحده امریکا در افراط‌گری‌های منطقه خاورمیانه با تأکید بر عراق و سوریه

سعید وثوقی* - عسگر صفری**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۱۳)

چکیده

از سال ۲۰۱۱ و به دنبال شروع ناآرامی‌ها در کشورهای عربی منطقه خاورمیانه افراط‌گرایی در این منطقه به‌ویژه در عراق و در سوریه افزایش یافته است. با توجه به بافت قومی و مذهبی منطقه خاورمیانه تنوع گروه‌های افراطی در این منطقه قابل پیش‌بینی است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که نقش قدرت‌های فرا منطقه‌ای از جمله ایالات متحده امریکا در گسترش افراط‌گری‌های منطقه خاورمیانه چگونه ارزیابی می‌شود؟ این پژوهش استدلال می‌کند که ایالات متحده از مهم‌ترین علل بقا و عمل این نیروهای افراطی در خاورمیانه از جمله در عراق و سوریه است.

شکل‌گیری افراط‌گرایی در منطقه خاورمیانه با وجود فراهم‌بودن بسترهای داخلی به محرک خارجی نیز نیاز دارد. هدف این پژوهش بررسی میزان تأثیرگذاری این عوامل خارجی از جمله نقش دولت ایالات متحده در شکل‌گیری و گسترش پدیده افراط‌گرایی در منطقه خاورمیانه است. روش به کار گرفته شده در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، افراط‌گرایی، دولت اسلامی عراق و شام، ایالات متحده امریکا، کمک‌های مالی و نظامی.

مقدمه

با وجود بافت قومی و مذهبی منطقه، خاورمیانه تاکنون با چالشی نظیر اختلافاتی که از سال ۲۰۱۱ به بعد شروع شده است مواجه نبوده است. از سال ۲۰۱۱ به بعد گسترش گروه‌های افراطی در این منطقه چالش‌های اساسی را برای امنیت خاورمیانه ایجاد کرده است. دولت‌های عراق و سوریه از جمله مهم‌ترین دولت‌های منطقه هستند که بیشترین آسیب را از طرف این نیروهای افراطی متحمل شده‌اند. کثرت و تنوع این گروه‌های افراطی تا حد زیادی به دلیل همان بافت قومی و مذهبی قابل پیش‌بینی است، اما عملکرد آن‌ها در ابعاد وسیع تابع عنصری به نام حمایت است. در ادبیات روابط بین‌الملل این گروه‌ها با عنوان بازیگران غیردولتی شناخته می‌شوند که اهداف، تأثیرگذاری و بازیگری آن‌ها در عرصه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای نیازمند حمایت دولت‌های حامی است.

در شکل‌گیری هر پدیده سیاسی-اجتماعی دو عامل را می‌توان شناسایی کرد، عوامل داخلی و عوامل خارجی. هدف این پژوهش بررسی عوامل خارجی از جمله نقش قدرت‌های بزرگ فرا منطقه‌ای از جمله ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری و عملکرد گروه‌های افراطی منطقه خاورمیانه است. به عبارت دیگر سؤال اصلی این پژوهش حول این موضوع می‌چرخد که نقش ایالات متحده آمریکا در گسترش افراطی‌گری‌های منطقه خاورمیانه چگونه می‌توان ارزیابی می‌شود؟

این پژوهش استدلال می‌کند که ایالات متحده آمریکا از مهم‌ترین عوامل بقا و عمل این گروه‌های افراطی در منطقه خاورمیانه در عراق و سوریه است.

این پژوهش اقدامات ایالات متحده آمریکا را در دو بخش ارزیابی می‌کند. بخش نظری و بخش عملی. در بخش نظری اندیشه‌های برنارد لوئیس و هانتینگتون که به استناد این پژوهش نظریه‌های توجیه‌کننده حضور ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه است بیان می‌شود بخش دوم بیان‌گر اقدامات عملی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه به ویژه در عراق و سوریه در راستای شکل‌گیری و عملکرد گروه‌های افراطی است.

مبانی نظری

نظریه تجزیه برنارد لوئیس

برنارد لوئیس اندیشمندی امریکایی-انگلیسی است که حوزه تخصصی وی شرق‌شناسی است. مهم‌ترین نظریه لوئیس که به دکتترین لوئیس نیز شهرت یافته است تجزیه کشورهای مناطق مختلف از جمله خاورمیانه است، زیرا در این صورت این کشورها توان تبدیل شدن به تهدیدی برای امنیت

ملی و منافع منطقه‌ای ایالات متحده را نخواهند داشت. لوئیس کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی را به پنج دسته اصلی تقسیم می‌کند: «الف- کشورهای استبدادی سنتی (کشورهای مانند عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌های خاورمیانه که در آن‌ها رژیم‌های دودمانی بر اساس رسوم سنتی و تاریخی شکل گرفته‌اند. این رژیم‌ها استبدادی‌اند و در نهایت همان سنت‌ها پاسدار حکومت آن‌هاست) ب- دولت‌های استبدادی مدرن (این رژیم‌ها عبارت‌اند از مصر، اردن، مراکش. ریشه‌های این دولت‌ها نیز در سنت است باین‌وجود گام‌های مثبتی را در زمینه مدرن‌سازی انجام داده‌اند) پ- دیکتاتورهای فاشیستی (سوریه در زمان حافظ اسد و عراق در زمان صدام حسین) ت- رژیم‌های رادیکال اسلامی (ایران و سوریه که ممکن است این کشورهای حامیانی نیز در کشورهایمانند افغانستان و الجزایر داشته باشند) ث- جمهوری‌های آسیای مرکزی (کشورهایی که بیشتر با تاریخ و جغرافیا قابل تقسیم‌بندی هستند تا رژیم‌های حکومتی)» (Lewis, 1996: 59).

یکی از زمینه‌های فکری برنارد لوئیس ارائه جهان‌بینی دو گانه است. بر اساس این دو گانگی وی تمدن غرب را در یک طرف و تمدن اسلامی را در طرف دیگر قرار می‌دهد. از دید لوئیس مهم‌ترین ویژگی این دو تمدن تقابل و تضاد است. با به تصویر کشیدن جهان به عنوان میدان جنگی بین دو تمدن (غرب و اسلام) لوئیس گرایش دارد تا تضاد و اختلاف غرب و اسلام طبیعی و واقعی نشان دهد. زمینه فکری دیگر لوئیس مشروعیت بخشیدن به اقدامات غرب از جمله ایالات متحده امریکا در خاورمیانه است. با الهام از اجداد شرق‌شناس خود که آن‌ها تجاوزها اروپا علیه دیگر ملت‌ها را بخش مهمی از فرآیند متمدن ساختن دیگران می‌دانستند لوئیس این نوع نگرش را در لفافه نشان می‌دهد و استدلال می‌کند "مزایای مستعمره بودن کشورهایمانند مصر یا الجزایر در مقایسه با کشورهای نسبتاً مستقل مثل عربستان سعودی، البته قبل از استخراج نفت و افغانستان به وضوح قابل رؤیت است" (Samiei, 2009: 75). لوئیس در کتاب ریشه‌های خشم مسلمانان بیان می‌کند که «اسلام همانند دیگر مذاهب که در اذهان طرفداران خود نقش بسته است نفرت و خشونت خاص خود را دارد و این بخشی از بدشانسی ما است که در حال حاضر این نفرت مسلمانان مستقیماً علیه غرب است» (Lewis, 2002: 16).

لوئیس نظریه تجزیه کشورهای خاورمیانه را در سال ۱۹۷۹ ارائه کرد. وی عقیده دارد بسیاری از کشورهای خاورمیانه جدید التاسیس و آسیب‌پذیر هستند. او عقیده دارد که اگر قدرت مرکزی در این کشورها به حد کافی ضعیف شود جامعه مدنی قدرتمندی وجود ندارد تا با تقویت هویت ملی از آسیب‌پذیری بیشتر این کشورهای جلوگیری کند. لوئیس برای این امر سلسله اقداماتی را ترسیم می‌کند که باید در مناطق مختلف صورت پذیرد به عنوان مثال وی عقیده دارد که در «اورشلیم طرفداران یهودی باید مکان‌های مقدس اسلامی را تخریب کنند. این اقدام منجر به بروز اختلاف و

در نهایت جدایی قسمتی از اردن می‌شود. جنوب عراق به ایران ملحق شود اما باید بسترهای شورش شیعیان در کشورهای خلیج فارس فراهم شود که نتیجه آن بروز اختلاف جدید ایرانی-عربی است. در مناطق کردنشین تحریک کردهای عراق، ایران و ترکیه می‌تواند منجر به جنگ شود. در مناطق ترک‌نشین حمایت از ادعای جمهوری آذربایجان در مورد شمال ایران و تقویت حمایت ایران از ارمنستان در مورد مناطق اشغالی توسط ارمنستان می‌تواند منجر به جنگ ایرانی-ترکی شود. در یمن باید اقداماتی برای بروز جنگ داخلی و سرریز آن به عربستان صورت بگیرد. مصر باید تشویق به جنگ با سودان و گرفتن لیبی شود. دامن زدن به اختلاف بین تاجیک‌ها و ازبک‌ها در مناطق مختلف می‌تواند منجر به سرریز شدن اختلافات به مناطقی چون افغانستان و چین شود. حمایت ایران از پاکستان در مورد ادعای این کشور در مورد کشمیر می‌تواند اتحاد هند-اعراب و هند-اسرائیل را تقویت کند. در بالکان مداخله صربستان در بوسنی و برنامه‌ریزی برای حمله به کوزوو می‌تواند منجر به اختلاف با آلبانی و ترکیه شود. همه چیز باید برای خرابکاری در قبرس جهت رقابت ترکیه و یونان صورت بگیرد. جنگ داخلی افغانستان می‌تواند منجر به بروز اختلاف و تقسیم‌بندی این کشور شود. تاجیک‌ها در شمال، ازبک‌ها در مرکز و پشتون‌ها در جنوب» (Brewda, 1992:28).

به عقیده لوئیس این اقدامات منحصر به ایالات متحده آمریکا نیست. به عقیده لوئیس انگلستان نیز باید «شورش‌هایی را برای خودمختاری ملی به وسیله اقلیت‌های چون دروزی^۱ و بلوچ‌های لبنان، ترک‌های آذربایجان، علوی‌های سوریه، قبطنی‌های^۲ اتیوپی، فرقه‌های عرفانی سودان و قبایل عرب تدارک ببیند. هدف از این کار تجزیه خاورمیانه به موزاییکی از رقابت دولت‌های کوچک و تضعیف حاکمیت پادشاهی و جمهوری‌های موجود است. ایجاد جرقه‌های جنبش‌های تجزیه‌طلبی به وسیله کردها، آذری‌ها و اعراب و بلوچ می‌تواند تهدیداتی را برای کشورهایی چون ترکیه، پاکستان، ایران و عراق و دیگر همسایگان آن‌ها فراهم کند» (Dreyfus and Lemarc, 1980: 157). لوئیس رمز موفقیت سیاست‌های آمریکا در منطقه خاورمیانه را کنترل انحصاری می‌داند. وی عقیده دارد که "سیاست آمریکا در منطقه خاورمیانه با موضوعات مختلفی مرتبط است. مهم‌ترین هدف جلوگیری از هژمونی منطقه‌ای یا قدرت منطقه‌ای واحد است که می‌تواند بر منطقه تسلط یافته و کنترل انحصاری نفت خاورمیانه را در اختیار بگیرد" (Lewis, 1992: 2).

نظریه برخورد تمدن‌ها

ریشه‌های نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون^۳ به کنفرانسی که وی در سال ۱۹۹۲ در

1. Druze

2. Copts

3. Samuel Huntington

موسسه اقتصادی آمریکا ارائه داد برمی‌گردد. واژه برخورد تمدن‌ها قبل از وی توسط برنارد لوئیس^۱ در مقاله‌ای با عنوان ریشه‌های خشم مسلمانان استفاده شده بود. هانتینگتون ابتدا مقاله‌ای را بدین نام در سال ۱۹۹۳ به چاپ رسانید اما در سال ۱۹۹۷ کتاب خود را بانام کامل برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی به چاپ رسانید. هانتینگتون برخلاف فوکویاما که در کتاب پایان تاریخ بر پیروزی سرمایه‌داری تأکید می‌کند. هسته مرکزی نظریه خود را فرهنگ می‌داند وی عقیده دارد که «فرضیه من این است که منبع اصلی اختلافات در جهان جدید در درجه اول اقتصادی و ایدئولوژیکی نخواهد بود. تقسیم‌بندی ابنا بشر و اختلاف بر سر منابع سلطه فرهنگی خواهد بود. دولت‌های ملی همچنان بازیگران قدرتمندی در امور جهانی خواهند بود اما اختلاف اصلی جهان سیاست بین‌ملت‌ها و گروه‌های متفاوت تمدنی خواهد بود. برخورد تمدن‌ها بر جهان سیاست سلطه خواهد یافت. خط گسل بین تمدن‌ها، خط گسل‌های آینده خواهند بود» (Huntington, 1993: 2). هانتینگتون گروه‌های تمدنی زیر را به‌عنوان گروه‌های تمدنی می‌داند که در آینده امکان اختلاف بین آن‌ها بیشتر قابل‌انتظار است، «تمدن غربی شامل (آمریکای لاتین و روسیه که به دنبال احیای جهان ارتدوکسی هستند) تمدن شرقی (بودائی‌ها، هندوها و گروه‌های ژاپنی) تمدن اسلامی (خاورمیانه بزرگ از افغانستان تا اندونزی) تمدن جنوب صحرائی آفریقا» (Weller, 2010: 87). تأکید اصلی هانتینگتون بر تمدن اسلامی است. وی تمدن اسلامی همراه با تمدن چین را مهم‌ترین مدعی علیه تمدن غربی جهت تسلط فرهنگی بر جهان می‌داند. در تئوری برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون اشاره می‌کند که «ارتباط خوبی بین تمدن اسلامی و کنفوسیوسی چین وجود دارد که می‌تواند نفوذ و قدرت تمدن غربی را به چالش بکشد. چین از روابط خوبی با جهان اسلام بهره می‌برد. چین روابط تجاری مناسبی با کشورهای اسلامی از جمله ایران، پاکستان، سودان و سوریه دارد. با این حال نقطه اختلاف نیز بین آن‌ها وجود دارد و آن نگرانی مسلمانان از برخورد چین با جمعیت مسلمان منطقه ایغور^۲ چین است» (Alkan, 2014: 60).

هانتینگتون عقیده دارد که اختلاف و خط گسل بین تمدن غرب و تمدن اسلامی برای بیش از ۱۳۰۰ سال در جریان بوده است. به گفته وی «از قرن یازدهم تا سیزدهم جنگ‌های صلیبی حاکمیت مسیحی را بر سرزمین‌های مقدس تثبیت کرد. از قرن چهاردهم تا قرن هفدهم امپراتوری عثمانی تعادلی ایجاد کرده و حاکمیت خود را بر خاورمیانه و بالکان تحمیل کرد. قسطنطنیه را تصرف و دو بار وین را تصرف کرد. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم قدرت عثمانی نفوذ بریتانیا، فرانسه و ایتالیا را کاهش داد و کنترل غرب بر شمال آفریقا و خاورمیانه را از بین برد» (Huntington, 1993:)

1. Bernard Lewis

2. Uyghur

31). به عقیده هانتینگتون پنج دلیل اصلی وجود دارد که اختلاف بین اسلام و غرب را در قرن بیستم تشدید می‌کند: «الف- جمعیت مسلمانان رشد می‌کند در حالی که تعداد زیادی از جوانان ناراضی و بیکار را تولید خواهد کرد. این بیکاری عاملی جهت فشار بر دولت‌های هم‌جوار و در نهایت مهاجرت به غرب خواهند بود. ب- تجدید حیات مسلمانان اعتماد به نفس مجددی به آن‌ها خواهد داد آن‌هم به خاطر ویژگی‌های متمایز و ارزش‌های تمدنی آن‌ها در مقایسه با تمدن غرب است. پ- تلاش هم‌زمان غرب برای جهانی‌سازی ارزش‌ها و قوانین خود و نیز حفظ برتری‌های نظامی اقتصادی و مداخله در اختلافات جهان اسلام ناراضی‌تندی را در میان مسلمانان ایجاد کرده است. ت- فروپاشی شوروی دشمن مشترک اسلام و غرب را از بین برد و اجازه داد تا آن‌ها همدیگر را به‌عنوان تهدید علیه همدیگر تصور کنند. ث- افزایش ارتباط بین مسلمانان و غرب به‌طور هم‌زمان احساس جدیدی از هویت خودی و تفاوت آن با دیگری را تحریک می‌کند» (Kashefi, 2013: 5).

هانتینگتون عقیده دارد که کانون درگیری‌ها در آینده بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. از نظر هانتینگتون «هر جا که تمدن اسلامی با تمدن‌های دیگر در رابطه بوده است لبه‌های خونین دیده می‌شود وی برای روشن‌تر شدن این نظریه‌ها مثال‌های بوسنی و هرزگوین و کشمیر را مطرح می‌کند» (عابدی، اردکانی، ۱۳۸۲: ۱۳۰). هانتینگتون به‌طور غیرمستقیم تمدن اسلامی را دشمن بی‌چون‌وچرای غرب می‌داند و نظر بسیاری از نیروهای غربی را که به دنبال تبدیل تمدن اسلامی به‌صورت دشمن غرب هستند را تأیید می‌کند.

اقدامات عملی

عراق

در راستای پیاده‌سازی تئوری‌های ارائه‌شده اولین گام عملی ایالات متحده آمریکا حضور در عراق و تلاش برای کنترل و مدیریت تحولات منطقه‌ای خاورمیانه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر بود. دولت ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۳ به بهانه مبارزه با تروریسم و از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی وارد عراق شد. دکترین بوش که تا حد زیادی متأثر از برنامه‌های برنارد لوئیس برای خاورمیانه بود در همین سال و در قالب تغییر رژیم در عراق اجرایی گردید. توجیه بوش برای حمله به عراق این بود که آمریکا به این دلیل مورد حمله قرار گرفت که «این کشور چراغ روشنی برای آزادی و فرصت‌ها است و هیچ‌کس نمی‌تواند این چراغ را از درخشیدن بازدارد. ما به این جهت به عراق می‌رویم تا عاملان این حملات (۱۱ سپتامبر) را پیدا کرده و آن‌ها را به‌دست عدالت بسپاریم. آمریکا و دوستانش و همچنین همه کسانی که متحد ما هستند به کسانی که خواهان صلح و امنیت در

جهان هستند ملحق خواهند شد و با همدیگر خواهیم بود تا در جنگ علیه تروریسم پیروز شویم» (Kobek and Rodrigoues, 2013: 82). از زمان حضور ایالات متحده آمریکا در عراق سیاست "اختلاف بینداز و حکومت کن" استراتژی اصلی ایالات متحده آمریکا برای کنترل عراق و منطقه خاورمیانه بوده است. این استراتژی از دیرباز با نام انگلستان گره خورده است. انگلستان معمولاً قبیله یا گروه‌های قومی را علیه دیگر اقوام به کار می‌گرفت تا کنترل خود را بر مستعمره‌ها حفظ کرده و از این طریق تعداد کمی از نیروهای خود را در مستعمرات استفاده کند. تقسیم‌بندی و ایجاد اختلاف در خاورمیانه همواره ابزاری برای مبارزه با ملی‌گرایی و اخیراً نیز جنبش‌های اسلامی بوده است. با توجه به موزاییک قومی و فرقه‌ای در خاورمیانه، به وجود آمدن دولت‌های کوچک می‌تواند منجر به انتقال جمعیت و پاک‌سازی قومی در این کشورها شود. «استراتژی‌های نظامی و سیاسی ایالات متحده آمریکا در عراق دلیل اولیه تداوم فرقه‌گرایی در عراق بوده است. نیروهای اشغال‌گر و روش‌های آنان در تقسیم‌بندی گروه‌های عراقی دلیل اصلی افزایش خشونت و نزاع بر سر قدرت در عراق بوده است» (Ahmad, 2011: 125). عراق متشکل از گروه‌های قومی و مذهبی است. قسمت عمده جمعیت عراق را مسلمانان تشکیل می‌دهند باین‌وجود سایر اقوام نیز در این کشور ساکن هستند، " مسیحیان (آشوری‌ها و ارمنی‌ها) یزیدیان (اقوام کرد) مندائیان^۱ (عرفا) و یهودیان. اعراب بزرگ‌ترین گروه قومی هستند (۷۷ درصد) که از این میان نیز شیعیان بیشترین تعداد را دارند (۶۰ درصد)" (Kirmanj, 2013: 5). یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه نفت است. «درحالی‌که تولیدات نفتی آمریکا و مکزیک در دریای شمال در حال کاهش است، پیش‌بینی می‌شود مصرف ایالات متحده آمریکا برای بیست سال آینده حدوداً یک‌سوم افزایش یابد. در سال ۲۰۲۰ دوسوم نفت ایالات متحده آمریکا وارداتی خواهد بود و چون ۶۰ درصد از ذخایر نفتی جهان در خاورمیانه است هرکسی می‌تواند نتیجه بگیرد که استراتژی تفرقه بینداز و حکومت کن وسیله‌ای برای حفظ استراتژی کنترل این منابع است» (Hallinan, 2007:3). از دیگر دلایل پنهانی که می‌توان به حضور آمریکا در عراق اشاره کرد «پایان دان به تهدیدات علیه اسرائیل و نیز سلطه یافتن بر منطقه خاورمیانه است» (Amin, 2014:306).

باوجود سقوط رژیم صدام حسین و روی کار آمدن دموکرات‌ها در ایالات متحده آمریکا به رهبری اوباما، کلیت سیاست‌های منطقه‌ای این کشور در منطقه خاورمیانه تغییر نکرده است. این تداوم حضور در منطقه خاورمیانه بیانگر این موضوع است که به‌نظر می‌رسد در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا نظریه بر عمل مقدم است. به‌عبارت‌دیگر ایالات متحده آمریکا بر مبنای همان تئوری‌هایی که از سوی افرادی مانند هانتینگتون و برنارد لوئیس ارائه شده است وارد منطقه

خاورمیانه شده و در پی تقویت جایگاه خود در منطقه با توسل به ابزارهای مختلف از جمله اختلافات قومی و مذهبی است.

دولت ایالات متحده آمریکا از زمان حضور خود در عراق در برهه‌های زمانی مختلف از سیاست اختلاف بینداز و حکومت کن استفاده کرده است. با توجه به بافت ناهمگون عراق ایالات متحده آمریکا ابزارهای متنوعی برای اجرای این سیاست در اختیار داشته است. تقویت ملی‌گرایی کردها یکی از این ابزارها است. ملی‌گرایی کردی نوعی کهن‌گرایی در نظر گرفته می‌شود. «بسیاری از کردها خودشان را به‌عنوان فرزندان مادهای باستان، کسانی که بر سراسر امپراتوری آشوری حکومت داشتند (۶۱۲ قبل از میلاد) می‌دانند. آن‌ها همچنین ریشه‌های خود را به حضرت سلیمان و کاوه آهنگر نسبت می‌دهند. بسیاری از آن‌ها عقیده دارند که کسانی که در مقابل گزنفون^۱ و لشکریان وی ایستادگی کرده و در سال ۴۰۱ قبل از میلاد آن‌ها را از امپراتوری ایران عقب راندند اجداد آن‌ها یعنی کردها بودند» (Gunter, 2013: 3). روابط ایالات متحده آمریکا با کردهای عراق دوجانبه است. کردهای عراق همسویی خود را با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۷۰ به‌صورت آشکار بیان کردند. در این سال اختلافات ایران و عراق در شط العرب بالا گرفت. چون ایران، متحد آمریکا و سدی در مقابل کشورهای حامی شوروی چون سوریه، عراق و مصر بود، ایالات متحده ایران را به حمایت از کردهای عراق جهت آشوب‌های نظامی تشویق کرد. «کردهای عراق عقیده داشتند که آن‌ها برای استقلال خودشان می‌جنگند. مخالفان توسط مصطفی بارزانی^۲ متحد شدند. آن‌ها بیان کردند که ما آماده‌ایم تا بر اساس سیاست‌های آمریکا عمل کنیم اگر این کشور نیز از کردها حمایت کند. بارزانی زمانی که با گروهی از روزنامه‌نگاران مصاحبه می‌کرد بیان کرد که وی علاقه‌مند است تا کردستان به‌عنوان پنجاه و یکمین ایالت آمریکا باشد» (Mardini, 2012: 2). کردستان عراق به چند دلیل برای ایالات متحده آمریکا حائز اهمیت است «به لحاظ هیدروپلیتیک، کردستان عراق هارتلند خاورمیانه است. منابع نفتی زیادی در کردستان عراق وجود دارد. رهبران کرد همسویی و هماهنگی زیادی با سیاست‌های آمریکا در منطقه خاورمیانه دارند. کردهای عراق روابط نسبتاً خوبی با اسرائیل دارند. آمریکا از رشد قدرت و نفوذ شیعیان در عراق نگران است» (قربانی، قدیمی، ۱۳۹۱، ۶۰).

ابزار دیگر ایالات متحده آمریکا از زمان حضور خود در عراق دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی است. بسیاری از تحلیل‌گران عقیده دارند که غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا بذر

1. Xenophon

2. Mustafa Barzani

اختلاف میان عرب‌های میانه‌رو و شیعیان را برای جلوگیری از نفوذ کشورهای شیعی از جمله ایران و سایر کشورهای عربی را کاشته است و سلاحی که در این مورد استفاده می‌شود همان استراتژی اختلاف بینداز و حکومت کن است که از طریق تحریک اعراب سنی علیه شیعیان صورت می‌گیرد. «سوظن نسبت به نیات ایران در منطقه و احتمال افزایش تسلط شیعیان در خاورمیانه همواره منبع ثابتی برای نگرانی‌های دولت‌های عربی و همچنین ایالات متحده آمریکا بوده است. درک ایران به‌عنوان نیروی بی‌ثبات‌کننده در سابقه ذهنی ایالات متحده آمریکا نقش بسته است. از سال ۱۹۸۰ گروه‌های اسلامی مانند حزب‌الله همواره تهدیدی برای ایالات متحده آمریکا بوده است. دولت‌های ریگان و بوش نگاه جدی‌تری به تهدیدات ایران و گسترش نفوذ شیعیان داشتند با این وجود در دولت‌های بعدی نیز این نگرانی دوام خواهد یافت» (Bose, 2007: 5). از دید نظریه پردازان ایالات متحده آمریکا سیر تکاملی شیعیان می‌تواند تأثیر ژئوپلیتیکی عمده‌ای در جهان عرب و خارج از آن داشته باشد. انتقال از یک وضعیت دورمانده از سیاست به پایگاه اصلی در قدرت نقش شیعیان را متفاوت از قبل خواهد کرد. «موج انتقال قدرت به شیعیان بعد از عراق می‌تواند در بحرین صورت بگیرد. شیعیان بحرین حدود دوسوم از جمعیت بحرین را تشکیل می‌دهند که به دلیل حاکمیت نخبگان سنی همواره از قدرت دورمانده‌اند. شیعیان عربستان هرچند در اقلیت هستند اما همواره گزینه‌های عملی و قانونی برای به‌دست گرفتن قدرت بوده‌اند. در سوریه نیز اگرچه علویان همانند شیعیان عراق و ایران دوازده‌امامی نیستند اما به دلیل این که تحت حاکمیت سنی‌ها بوده‌اند مورد توجه ایران و عراق هستند. رنسانس شیعیان در لبنان به‌عنوان بزرگ‌ترین فرقه گروهی در این کشور به ارتباط مذهبی آن‌ها با ایران به سال ۱۹۶۰ برمی‌گردد» (Fuller, 2011: 6-7).

هنری کسینجر^۱ عقیده دارد که «جنگ در عراق بخشی از جنگ دیگر علیه بنیادگرایی است. وی عقیده دارد که حمله به نظم بین‌المللی به‌وسیله گروه‌های افراطی شیعی - سنی صورت می‌گیرد. گروه‌هایی مانند حزب‌الله در لبنان؛ ارتش مهدی در عراق و القاعده در سراسر خاورمیانه از طریق بازی کردن نقش دولت‌های ثانی در این کشورها و همچنین از طریق اعتراضات خشونت‌آمیز به دنبال تجدید هویت اسلامی مستغرق شده به‌وسیله ارزش‌های غربی هستند. هرگونه افزایش قدرت این گروه‌ها و دولت‌های منطقه و همچنین جمعیت قابل توجه مسلمان از اندونزی تا هندوستان و نیز اروپای غربی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مهم‌ترین هدف این گروه‌ها ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرتمندترین کشور غربی برای ساختن نظم نوین جهانی است» (Kissinger, 2007: 3).

1 . Henry Alfred Kissinger

تقویت افراط‌گری در عراق، ابزار نوین برای تجزیه خاورمیانه

تحولات منطقه خاورمیانه از جمله روی کار آمدن دولت شیعی در عراق، گسترش پیوند سیاسی - اجتماعی بین کشورهای شیعی از جمله ایران و عراق و همچنین افزایش نفوذ تفکر شیعی در منطقه خاورمیانه در خلال بهار عربی دولت ایالات متحده امریکا را به ارزیابی مجدد استراتژی‌ها و ابزارهای خود در این منطقه وادار ساخت. در این میان شکل‌گیری و گسترش گروه‌های سلفی - تکفیری در منطقه خاورمیانه از جمله عراق ابزار جدیدی را در اختیار ایالات متحده امریکا قرارداد. یکی از مهم‌ترین این گروه‌های افراطی گروه دولت اسلامی عراق و شام موسوم به داعش بود.

دولت اسلامی عراق و شام ریشه در القاعده عراق که به‌وسیله ابو مصعب الزرقاوی^۱ اردنی تشکیل شد، دارد. الزرقاوی بعد از مبارزه علیه تهاجم شوروی به افغانستان مدتی به اتهام اقدامات تروریستی در زندان بود اما بعداً در سال ۱۹۹۹ توسط پادشاه عبدالله دوم بخشیده شد. الزرقاوی در زندان با تئورسین جهاد، ابو محمد المقدسی^۲ ارتباط برقرار کرد (Homlamquist, 2015: 13). بعد از اینکه الزرقاوی در سال ۲۰۰۶ به‌وسیله نیروهای امریکایی و آژانس‌های اطلاعاتی عراق کشته شد، ابو ایوب المصری^۳ به‌عنوان رهبر جدید ظهور کرد. دولت اسلامی عراق و شام شکل واقعی خود را از طریق ادغام القاعده، شورای مجاهدین عراق، جندالصحابه (سربازان صحابه پیامبر) به‌دست آورد. در سال ۲۰۱۰ نیز ابوبکر البغدادی^۴ که به‌عنوان "ابودعا" نیز شناخته می‌شود (نام اصلی وی حامد داوود محمد خلیل الزاوی است) ریاست خود در بعقوبه^۵ عراق بر دولت اسلامی عراق و شام اعلام کرد (Golmohamad, 2014: 2).

عوامل متعددی در شکل‌گیری گروه‌های افراطی (از جمله دولت اسلامی عراق و شام) در منطقه خاورمیانه نقش داشته‌اند، اما یکی از مهم‌ترین دلایل شکل‌گیری این گروه‌های افراطی در خاورمیانه را می‌توان در وهله اول تهاجم ایالات متحده امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و در وهله دوم تداوم سیاست‌های تفرقه‌آمیز این کشور از زمان حضور خود در منطقه خاورمیانه از جمله در عراق دانست. بعد از تهاجم امریکا اعراب سنی اعتماد زیادی به دولت جدید نداشتند. تقویت هویت قومی، در بسیاری از موارد واکنش نهادینه‌شده سیاسی عراقی‌های بعد از سقوط دولت بعثی عراق بود. قدرت سیاسی و مکانیسم‌های اجتماعی این شکاف‌های هویتی را تقویت می‌کرد. «اعراب سنی از این ترس داشتند که آن‌ها از دولت کنار گذاشته خواهند شد همان‌گونه که دولت

1 . Al-Zarqawi

2 . Abu Muhammad al-Maqdisi

3 . Abu Avvub al-Masri

4 . Abu Bakr al-Baghdadi

5 . Baqubah

صدام حسین شیعیان را از قدرت خارج کرده بود. بعثی‌زدایی و تلاش برای پاک‌سازی کسانی که در رژیم صدام حسین فعالیت داشتند این سوطن را در اعراب سنی تقویت می‌کرد. آن‌ها همچنین این سوطن را داشتند که شیعیان می‌توانند مخالفان سیاسی را سرکوب کنند» (Reese, 2013: 10).

وقتی دولت ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۱ تصمیم به خارج کردن نیروهای خود از عراق گرفت تا حدی از نقش این کشور و حضور مستقیم آن در منطقه خاورمیانه کاسته شد. با تقویت دولت در عراق و همچنین گسترش روابط ایران و عراق و نیز شکل‌گیری بیداری اسلامی و به خطر افتادن جایگاه کشورهای حامی ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه زنگ خطر برای ایالات متحده به صدا درآمد. از سوی دیگر با گسترش تظاهرات شیعی در کشورهایی چون بحرین و یمن این تفکر در سیاست‌گذاران ایالات متحده آمریکا به وجود آمد که اگر اقدامات جدی صورت نگیرد باید شاهد افزایش قدرت شیعیان و ایران بود. درستی این فرضیه زمانی ثابت می‌شود که بدانیم «گروه‌های ضد دولتی شامل جیش الرجال، الطریقت، شورای نظامی عمومی انقلابیون عراق، شورای نظامی فلوچه، شورای انقلابیون قبایل الانبار، گردان‌های ۱۹۲۰، ارتش اسلامی عراق، جیش‌المجاهدین، انصارالسلام و بعضی دیگر از گروه‌های متوسط نقش اصلی را در شکل‌گیری موقعیت‌های نظامی علیه دولت داشتند، درحالی‌که این گروه‌ها بعد از خروج نیروهای آمریکایی نسبتاً غیرفعال بودند» (Adnan, Reese, 2014: 9).

ایالات متحده آمریکا با وجود تبلیغات علیه گروه‌های افراطی (از جمله دولت اسلامی عراق و شام)، از حامیان اصلی آن‌ها در منطقه خاورمیانه است. «درحالی‌که دولت ایالات متحده آمریکا ادعا می‌کند که به‌ندرت اجازه می‌دهد تا سلاح‌های نظامی به‌دست تروریست‌های دولت اسلامی عراق و شام برسد. در واقعیت ایالات متحده آمریکا تأمین‌کننده سلاح‌ها، بودجه و کمک‌های دیگر به این تروریست‌ها بوده و این کمک‌ها به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم از طریق دولت‌هایی چون عربستان سعودی، قطر، اردن، ترکیه حداقل از اواخر سال ۲۰۱۱ به‌دست گروه‌های افراطی از جمله (داعش) می‌رسد» (Cartalucci, 2014).

علاوه بر کمک‌های مالی و نظامی، کشورهای غربی از جمله ایالات متحده آمریکا تأمین‌کننده نیروهای انسانی برای دولت اسلامی عراق و شام هستند. طبق آمارها تعداد نیروهای خارجی که در عراق و سوریه مبارزه می‌کنند و دولت‌های غربی و منطقه‌ای از جمله اسرائیل، قطر و عربستان تأمین‌کنندگان منابع مالی آن‌ها هستند، متفاوت است. طبق برآورد هندرسون تعداد این نیروها بدین صورت است: «تونس (۵۰۰۰-۳۰۰۰ نفر)، عربستان (۲۵۰۰ نفر)، اردن (۲۰۰۰-۱۵۰۰ نفر)، مراکش (۱۵۰۰ نفر)، روسیه (۱۵۰۰ نفر)، فرانسه (۱۲۰۰ نفر)، لبنان (۹۰۰ نفر)، آلمان (۶۰۰ نفر)، انگلیس (۶۰۰ نفر)، اندونزی (۵۰۰ نفر)، پاکستان (۵۰۰ نفر)، بلژیک (۴۴۰ نفر)، استرالیا (۲۵۰ نفر)،

امریکا (۱۰۰ الی ۳۰۰ نفر)، دانمارک (۱۵۰ نفر)، مالزی (۱۵۰ نفر)، کانادا (۱۰۰ نفر)، سودان (۱۰۰ نفر)، ایتالیا (۸۰ نفر) و کویت (۸۰ نفر)» (Henderson, 2015: 11).

آمار فوق بیان‌کننده دو موضوع است. اول اینکه چگونه یک گروه تروریستی در فاصله کوتاه افراد متعددی را از نقاط مختلف جهان دورهم جمع می‌کند و از طریق پرداخت هزینه‌های آن‌ها جنگ علیه دولت عراق را سازمان‌دهی می‌کند. هر کدام از این افراد متعلق به فرقه‌های قومی مذهبی متفاوتی بوده و تغییر عقاید آن‌ها به چیزی که گروه‌های افراطی (از جمله رهبران دولت اسلامی عراق و شام) می‌خواهند حداقل در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست؛ اما این روند از طریق حمایت‌های مالی آمریکا و دولت‌های منطقه از طریق پرداخت مبالغ و سوسه‌انگیز به سهولت انجام می‌شود. در ثانی گروهی که تا همین چند سال پیش دولت ایالات متحده آمریکا به بهانه مبارزه با آن‌ها به عراق حمله کرد چگونه می‌تواند مجهز به جدیدترین سلاح‌های نظامی باشد که حتی دولت‌های منطقه از داشتن برخی از آن‌ها عاجز هستند. به نظر می‌رسد وجود گروه‌های افراطی در عراق و خاورمیانه مزیت دوگانه‌ای برای ایالات متحده آمریکا داشته باشد. اولاً در صورتی که این گروه‌ها بتوانند مناطق مختلف در عراق را اشغال کرده و از حوزه نفوذ دولت عراق خارج سازند ایالات متحده آمریکا یک گام جدی در راستای تئوری‌های تجزیه خاورمیانه برداشته است؛ که این امر با توجه با مقاومت دولت عراق و همچنین عقب‌نشینی گروه‌های افراطی در پی تحولات اخیر دور از انتظار است؛ اما مزیت دوم که بسیار مهم‌تر است این موضوع می‌باشد که تهدیدات امنیتی گروه‌های افراطی برای ایالات متحده آمریکا در مقایسه با دولت‌های منطقه از جمله ایران و همچنین دولتی مانند روسیه بسیار اندک است. این کشورها در متن حوادث منطقه خاورمیانه قرار دارند ولی محتمل‌ترین خطر برای ایالات متحده آمریکا بمب‌گذاری در داخل شهرهای آمریکا توسط این گروه‌های افراطی است که تهدیدات آن در مقایسه با موضوعات امنیتی منطقه خاورمیانه اندک است.

دولت ایالات متحده آمریکا تلاش دارد از طریق گرفتن ژست مبارزه با تروریسم حضور خود را در منطقه توجیه کند. در این میان نقش ایران و همبستگی فراملی شیعی عمده‌ترین دلیل آن است. سیاست‌گذاران ایالات متحده آمریکا از طریق تئوری‌های از پیش طراحی شده تلاش دارند از طریق تجزیه کردن دولت‌های مستقل منطقه خاورمیانه، آن‌ها را به دولت‌های کوچک منطقه‌ای تبدیل کنند تا از این طریق کنترل انحصاری خود بر منطقه را حفظ کند. شکاف‌های قومی- مذهبی در منطقه خاورمیانه از مهم‌ترین ابزارهایی است که دولت ایالات متحده آمریکا از آن استفاده می‌کند. حمله‌های نظامی به کشورهای مانند افغانستان و عراق تلفات جانی و مالی زیادی برای این کشور به همراه داشته است و این کشور نمی‌خواهد این استراتژی را دوباره

امتحان کند؛ بنابراین بهترین استراتژی که فعلاً آمریکا بر روی آن سرمایه‌گذاری می‌کند، تقویت گروه‌های افراطی در منطقه خاورمیانه است؛ زیرا از این طریق می‌تواند ناامنی منطقه خاورمیانه را در عرصه جهانی بازتاب داده و از آنجایی که خود را سردمدار مبارزه با تروریسم و تشکیل نظم نوین جهانی می‌داند حضور خود را در منطقه توجیه کند.

سوریه

بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر سوریه یکی از کشورهایی بود که از سوی ایالات متحده آمریکا به‌عنوان حامی تروریسم معرفی شد. از آن تاریخ به بعد نوع رابطه ایالات متحده آمریکا و سوریه بر مبنای همین مفهوم پایه‌گذاری شده است. آنچه دولت بوش در قالب نظریه برنارد لوئیس برای تغییر رژیم در عراق در نظر گرفته بود شامل سوریه نیز می‌شد. همانند عراق در سوریه نیز ایالات متحده آمریکا با توجیه این که دولت سوریه از سلاح‌های ممنوعه استفاده کرده است، حضور خود را در سوریه تسریع بخشید. ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۳ دولت سوریه را به استفاده از سلاح‌های شیمیایی متهم کرد. آن‌ها عقیده داشتند که کاملاً مطمئن هستند دولت سوریه جریان‌های استفاده از سلاح‌های شیمیایی در این کشور را هدایت می‌کند. ادعایی که تا حد زیادی مبتنی بر ادعاهای افراد عادی، سازمان‌های اطلاعاتی و منابع آزاد بود. سخنگوی کاخ سفید در توجیه اقدامات آمریکا در سوریه بیان کرد: «اجازه دادن به استفاده از سلاح‌های شیمیایی آن‌هم در حد گسترده و بدون پاسخ می‌تواند تهدیدات و چالش‌های زیادی را علیه امنیت ملی ایالات متحده آمریکا به‌همراه داشته باشد» (Miller, 2013: 7).

تغییر رژیم و روی کار آوردن دولت جدید در سوریه که با سیاست‌های منطقه‌ای ایالات متحده‌ای آمریکا و اسرائیل همسو باشد همواره یکی از علاقه‌مندی‌های ایالات متحده بوده است. مقاومت و تداوم سیاست خارجی سوریه در مقابل آمریکا باعث شده است تا این کشور در پی تضعیف و در صورت امکان از بین بردن دولت بشار اسد باشد. «با توجه به نوسانات و تغییر چشم‌اندازهای سیاسی در منطقه خاورمیانه، سوریه همچنان به‌عنوان دولتی شناخته می‌شود که دستور کار نسبتاً پایداری را در سیاست خارجی خود دارد و یکی از مهم‌ترین آن‌ها مخالفت با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه است. سوریه متحد اصلی ایران در منطقه بوده و هیچ‌وقت نقش متضادی را برای ایران مانند سایر کشورها مثل مصر و لیبی بازی نکرده است» (Gani, 2011: 11). حمایت از مخالفان دولت بشار اسد ابزاری است که ایالات متحده آمریکا تلاش کرده است در برهه‌های زمانی مختلف از آن استفاده کند. «بر اساس آمار موجود ایالات متحده آمریکا بیش از یک میلیون دلار به مخالفان دولت سوریه کمک کرده است و

برنامه‌هایی در دست اقدام دارد چیزی حدود ۳۴۰ میلیون دلار نیز به این مبالغ اضافه کند» (Mousavinia, 2014: 94).

گروه دوستان سوریه یکی از راه‌هایی است که در حال حاضر دولت ایالات متحده آمریکا از آن برای حمایت از مخالفان دولت بشار اسد استفاده می‌کند. این گروه مجموعه‌ای از کشورها و نهادهای بین‌المللی است که در خارج از شورای امنیت برای حل بحران سوریه تشکیل شده است. روند شکل‌گیری این گروه بدین صورت بود که در سال ۲۰۱۲ تعدادی از کشورها و سازمان‌های چندجانبه گروه تماسی را ترتیب دادند که به صورت رسمی گروه دوستان مردم سوریه نامیده می‌شود. «اولین نشست این گروه در ۲۴ فوریه در تونس برگزار شد که در آن اعضای شرکت‌کننده تشکیل شورای ملی سوریه را به عنوان نماینده قانونی سوریه‌هایی که به دنبال تغییرات دموکراتیک و صلح‌آمیز هستند اعلام کردند. در دومین نشست این گروه که در آوریل در استامبول برگزار شد دولت‌های عربی ۱۰۰ میلیون دلار را برای پرداخت دستمزد مبارزان علیه دولت بشار اسد را خواستار شدند. علاوه بر این شورای ملی سوریه اعلام کرد که آن‌ها حدود ۱۷۶ میلیون دلار کمک دریافت کرده‌اند که حدود ۱۲ میلیون دلار آن از سوی ایالات متحده آمریکا بوده است» (Sharp and Blanchard, 2012: 4).

ایالات متحده آمریکا، به دلیل پیچیده بودن تقسیم‌بندی داخلی، روابط سوریه با ایران و نیز امکانات پیشرفته دفاع هوایی و عدم اطمینان از تحویل سلاح‌های نظامی به نیروهای غیرقابل اطمینان، برخلاف کشورهای نظیر، عراق، مصر و یابسی، گزینه‌های مطمئنی برای مداخله جدی در سوریه ندارد؛ اما با این وجود «ایالات متحده آمریکا تقریباً ۲۵ میلیون دلار تجهیزات ارتباطی، منابع اطلاعاتی، برای گروه‌های مخالف مختلف فراهم کرده است. ایالات متحده همچنین به دنبال پیدا کردن شخص سومی که از طریق ترکیه تسلیحات را به نیروهای شورشی می‌رساند، بوده است. در این میان قطر، عربستان سعودی و افراد خصوصی این نقش را برای ایالات متحده بازی کرده‌اند. این افراد تسلیحات را خریداری کرده و از طریق ترکیه و اردن به نیروهای مخالف دولت در سوریه تحویل می‌دهند» (Abramowitz and Edelman, 2013: 18). نیروهای مخالف دولت سوریه زرادخانه‌های تسلیحاتی بزرگی دارند که بسیاری از آن‌ها یا خریداری شده‌اند یا از نیروهای عراقی و سوری به غنیمت برده شده‌اند. این سلاح‌ها عبارت‌اند از: «سلاح‌های سبک شامل انواع راکت‌ها و خمپاره، موشک‌های ضدتانک و ضد هوایما. علاوه بر این آن‌ها دارای تسلیحات سنگین و فناوری‌های پیشرفته‌ای هستند که معمولاً در نیروهای ملی هر کشور پیدا می‌شود. توپخانه، تانک، وسایل زرهی از جمله این تسلیحات است. در بعضی مواقع در میان سلاح‌های نیروهای شورشی سوری و عراقی نوعی دیگر از سلاح‌های شیمیایی از جمله گاز کلر یافت شده

است. به‌عنوان مثال سلاح‌های شیمیایی علیه شبه‌نظامیان کرد کوبانی^۱ در شمال سوریه استفاده شد»
(The Meir Amit Intelligence Terrorism Center, 2014: 4)

به عقیده سیاست‌گذاران ایالات متحده آمریکا، بقای دولت فعلی سوریه و همچنین ارتش این کشور می‌تواند امنیت هم‌پیمانان و خود ایالات متحده آمریکا را با چالش مواجه سازد؛ بنابراین دولت ایالات متحده آمریکا مجبور است اقدامات جدی را برای فرسایشی کردن جنگ سوریه اتخاذ کند تا از این طریق ارتش سوریه را با مشکل مواجه سازد. قبل از این که ارتش بتواند آینده سیاسی دولت سوریه را رقم بزند، «برخلاف ارتش کشورهای مثل مصر یا تونس، ایالات متحده آمریکا نفوذ زیادی در ارتش سوریه ندارد. از این زاویه است که ایالات متحده به موضوع نگاه می‌کند و چشمان خود را به روی وحشتناک‌ترین اقدامات تروریستی که به‌وسیله نیروهای شورشی در شهرهای سوریه انجام می‌گیرد بسته است؛ زیرا در سایه رشد این خشونت است که پروژه شکست دادن ارتش سوریه از طریق تداوم جنگ داخلی سوریه به نتیجه می‌رسد» (Montazeri, 2012).

تضعیف جبهه مقاومت هدف دیگر ایالات متحده آمریکا از تداوم افراط‌گری‌ها در منطقه خاورمیانه و سوریه است. محور مقاومت، اتحادی از کشورها و بازیگران غیردولتی در منطقه خاورمیانه است که به دنبال مبارزه با منافع کشورهای غربی از جمله ایالات متحده آمریکا و اسرائیل هستند. این محور مقاومت شامل ایران، سوریه، حزب‌الله لبنان و به‌تازگی شیعیان عراق است. افزایش حضور نیروهای مقاومت از جمله حزب‌الله لبنان عمده‌ترین نگرانی ایالات متحده است. «نقش حزب‌الله لبنان به تدریج از اوایل ۲۰۱۳ در سوریه افزایش یافت. این نقش که ابتدا به‌صورت مشاوره نظامی بود به تدریج به سمت اتخاذ نقش مبارزه مستقیم توسط نیروهای حزب‌الله همراه با نیروهای نظامی سوریه تغییر جهت داد. آن‌ها همچنین تلاش‌های گسترده‌ای را برای آموزش و سازمان‌دهی دوباره نیروهای حامی دولت بشار اسد انجام می‌دهند. تأثیر مبارزات نیروهای حزب‌الله در سوریه از سال ۲۰۱۳ غیرقابل انکار است» (Sullivan, 2014: 13).

پیامدهای ژئوپلیتیکی سقوط دولت بشار اسد جنبه دیگری از بحران فعلی سوریه و تداوم افراط‌گری‌ها و بازیگری دولت‌های منطقه‌ای از جمله قطر، عربستان سعودی و بازیگران خارجی از جمله ایالات متحده آمریکا است. «با توجه به رقابت سنتی کشورهای عربی منطقه با ایران، از بین رفتن تنها دولت عربی منطقه‌ای حامی ایران می‌تواند مزیت‌های استراتژیکی بزرگی برای دولت‌های محافظه‌کار منطقه داشته باشد. کشورهای عربی نیز از این مزیت‌های ژئوپلیتیکی و همچنین نقش ایران و حزب‌الله آگاهی دارند. سقوط دولت بشار اسد میزان اعتبار آن‌ها را در منطقه افزایش

می‌دهد. چون این کشورها در سرکوب قیام بحرین و همچنین سرکوب آزادی‌خواهی‌های منطقه نقش داشتند؛ از سوی کشورهای غربی به‌عنوان نیروهای حامی در منطقه شناخته می‌شوند» (Malmvig, 2013: 22). کشورهای عربی منطقه از جمله مهم‌ترین حامیان مبارزه علیه دولت سوریه هستند. قطر بزرگ‌ترین حامی مبارزان شورشی در مناطق مختلف خاورمیانه از جمله سوریه است. «تخمین زده می‌شود که بین ۱ الی ۳ میلیارد دلار از جمله کمک‌های قطر در طول جنگ سوریه بوده است. علاوه بر این حدود ۷۰ محموله نظامی تا مارس ۲۰۱۳ از قطر به سمت نیروهای شورشی فرستاده شده است. قطر با توجه به ایدئولوژی عمل‌گرایانه خود، هم برای ائتلاف ملی سوریه که از سوی غرب حمایت می‌شود و هم سایر نیروهای شورشی که قبلاً از جبهه النصره حمایت می‌کردند نقش حامی مالی را بازی می‌کند» (Jansson, 2014: 9). کویت دیگر حامی مالی شورشیان سوریه است. «میزان کمک‌های این کشور که از سال ۲۰۱۲ رو به افزایش است در سال ۲۰۱۳ به اوج خود رسید. در یک مورد روزنامه نیویورک تایمز در نوامبر ۲۰۱۳ گزارش داد که در عرض پنج روز میزان کمک‌های جمع‌آوری شده به ۱۴ میلیون دلار رسید. در نوامبر نیز روزنامه الحیات به نقل از یک فعال می‌نویسد که میزان کمک‌های کویت در سال ۲۰۱۳ به حدود ۱۰۰ میلیون دلار رسیده است» (Dickinson, 2013: 19).

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش بر این بود تا تصویری هرچند مختصر از اقدامات و راهبردهای ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه با تأکید بر دو کشور عراق و سوریه ارائه شود. این نوشتار استدلال کرد که یکی از مهم‌ترین عوامل افراط‌گری‌ها در منطقه خاورمیانه حضور ایالات متحده آمریکا و اقداماتی است که این کشور در این منطقه انجام می‌دهد. با توجه به مزیت‌های اقتصادی و سیاسی که منطقه خاورمیانه برای ایالات متحده دارد، این کشور از طریق برنامه‌ها و اقدامات مختلف خواهان کنترل انحصاری بر خاورمیانه و جلوگیری از پیدایش هژمونی خاص در این منطقه است. با توجه به بافت قومی و مذهبی خاورمیانه یکی از مهم‌ترین ابزارهایی که دولت ایالات متحده آمریکا از آن سود می‌برد سیاست تفرقه افکندن میان قومیت‌های دینی، مذهبی و زبانی در این منطقه است. از آنجایی که در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا؛ نظر بر عمل مقدم است، این کشور با توجه به رهنمودهای نظریه پردازان خود از جمله برنارد لوئیس و هانتینگتون تلاش دارد از طریق تبدیل کردن کشورهای منطقه خاورمیانه به دولت‌های ذره‌ای، هرگونه تهدیدی علیه امنیت آمریکا و مهم‌ترین هم‌پیمانان در منطقه یعنی اسرائیل را از بین ببرد. در این میان دو کشور عراق و سوریه اهمیت بسزایی دارند. ایالات متحده آمریکا از طریق تضعیف عراق و به وجود آوردن دولت حامی در این کشور

می‌تواند کنترل انحصاری بر منابع اقتصادی عراق از جمله نفت داشته باشد. از سوی دیگر از گسترش همبستگی فراملی شیعیان جلوگیری نماید.

در سوریه نیز از طریق فرسایشی کردن جنگ سوریه و ساقط کردن دولت بشار اسد ایالات متحده امریکا: اولاً یکی از مهم‌ترین مخالفان خود در منطقه خاورمیانه را از بین می‌برد و در وهله دوم باعث تضعیف جبهه مقاومت که متشکل از ایران، سوریه و حزب‌الله لبنان است می‌شود. سوریه تنها کشور حامی ایران در منطقه خاورمیانه در جهت مخالفت با سیاست‌های امریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه است و در صورت ساقط شدن آن، دولت ایالات متحده امریکا می‌تواند فشار بیشتری را بر ایران تحمیل نماید. ذکر این موضوع حائز اهمیت است که آینده سوریه از اهمیت بسزایی برای ایالات متحده امریکا برخوردار است. آمریکا در سوریه به دنبال تشکیل دولتی است که تسهیل‌کننده سیاست‌های این کشور در منطقه خاورمیانه باشد.

منابع

الف) فارسی

- عابدی اردکانی، محمد. (۱۳۸۲). «مقایسه ابعاد مختلف نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها و نظریه برخورد تمدن‌ها». فصلنامه کاوش نامه. سال چهارم. شماره ۵ و ۶.
- قربانی شیخ‌نشین، ارسلان، قدیمی، اکرم. (۱۳۹۱). «بررسی راهبردهای سیاست خارجی آمریکا در کردستان عراق و امنیت جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه راهبرد. سال ۲۱. شماره ۶۲.

ب) انگلیسی

- Alkan, A, (2014), "Is there Really a Clash of Civilizations? The Nature of Present World Order after Huntington and the Explanations of Clash within Civilization Orbits", *Asian Journal of Science and Humanities*, Vol, 3. No. 4.
- Amin, Z, (2014), "Why United State Lead an Invasion of Iraq on 2003", *International Journal of Political Science and Development*, Vol, 2. No. 11.
- Ahmad, M, (2011), "Divide and Rule: the Hidden Conflict in Iraq", *The Dialogue*, Vol, 11. No. 4.
- Adnan, S, Reese, A, (2014), "Beyond the Islamic State: Iraq Suuni Insurgency", *Institute for Study of War, Middle East Security Report*, No. 24.
- Abramowitz, M, Edelman, E, (2013), "U.S- Turkish Cooperation toward a Post -Assad Syrian Bipartisan Policy Center", *Appear of BPC Turkey Tack Force*, Pp. 1-36.
- Brewda, J, (1992), "New Bernard Lewis Plan Will Cree Up the Middle East", *EIR Strategic Studies*, Vol, 19. No.43.
- Bose, S, (2007), "Shia and Iranian Ascendance Suuni and American Prospction's", *Institute of Peace and Conflict Studies (IPCS)*, No. 10.
- Cartaluci, T, (2014), "How the U.S Support the Islamic State (ISIS): on Accidental Airdrop vs. Billions in Covert Military Aid", Available in www.globalresearch.ca/5409449. Last Visited on August 28, 2015.
- Dreyfuss, R, Lemarc, T, (1981), *Hostage to Khomeini*, New Benjamin Franklin House.
- Dickinson, E, (2013), "Playing with Fire: Why Private Gulf Financing for Syrian Extremist Rebels Risk Legating Sectarian: Conflict at Home", *The Saban Center for Middle East Policy at Brookings, Analysis Paper*, No. 16.
- Fuller, G, (2011), "Islamist Politics in Iraq After Saddam Hussein", *United State Institute for Peace, Special Report*, No. 108, Pp. 1-16.
- Gulmohamad, Z, (2014), "The Rise and Fall of the Islamic State of Iraq and Al-sham", *Global Security Study*, Vol, 5. No.2.
- Gunter, M, (2013), "The Contemporary Roots of Kurdish Nationalism in Iraq",

KUFA Review, No. 2. Issue 1, pp. 29-48.

- Gani, J, K, (2011), "Understanding and Explanation U.S- Syrian Relation: Conflict and Cooperation and Role of Ideology", PH.D. Thesis, London School of Economics, Department of International Relation.

-Huntington, S, (1993), "The Clash of Civilization", Foreign Affairs, Vol, 72, No. 3.

- Henderson, N, (2015), "2015 Terrorism and Political Violence Map Guide", AON Institute, No. 6.

- Hallinan, C, (2011), "Shiite vs. Sunni?", Foreign Policy in Focus, Available in <http://Fpif.org/fpiftext/416>. Last Visited on September 2, 2015.

- Holmquist, E, (2015), "ISIS and Hezbollah Conduit of Instability", FOI, No. 405.

- The Meir Amit Intelligence and Terrorism Center, *ISIS: Patriot of Jihad Terrorist Organization*, (2014), pp. 1-8.

- Jansson, M, (2014), "Following the Money: Financing the Territorial Expansion of Psalmist Insurgents in Syrian", Swedish Defense Research Agency, Report No. 4947.

- Kashefi, M, (2013), "The Arab Spring and Its Theoretical Significance: Samuel Haungtingtons Theory of Clash of Civilization", Revisited Societies without Border Journal, Vol, 8. No. 2.

- Kirmanj, Sh, (2013), "Identity and Nation in Iraq", Lumer Runner Publisher Website,

Www. Rienner. Com. Last Visited on July 23, 2015.

- Kobek, M, Rodriguez, M, (2013), "The American Way of War: Afghanistan and Iraq", Revista Enfoques, Vol, xi. No. 18.

- Kissinger, H, (2007), "Withdrawal in Not of Option", International Herald Tribune, January 18. Pp. 1-8.

-Lewis, B, (2002), "The Roots of Muslim Rage", Policy Journal, Vol, 16. No. 4

- Lewis, B, (1996), "Islam and Liberal Democracy, a Historical Overview", Journal of Democracy, Vol, 12.

-Lewis, B, (1992), "Rethinking the Middle East", Available in www.foreignaffairs.com/artical/middle east/1992/09/1. Last Visited on August 19, 2015.

- Mardini, R, (2012), "Relation with Iraq's Kurd: Toward a Working Partnership", Institute for the Study of War (ISW), PP. 1-6.

- Miller, V, (2013), "U.S Government and Congress Response to Syria", House of Commons Library, International Affairs Defense Section, No. Sina 6721.

- Montazeri, A, (2012), "The U.S as the Chief Architect of Syrian Crisis", Available in www.iranreview.org/document/htm. Last Visited on July 25, 2015.

- Malmvig, H, (2013), “Ambiguous Endings: Middle East Regional Security in the Wake of the Arab Uprising and the Syrian Civil War”, Danish Institute for International Studies (DIIS), Report, No. 23.
- Reese, A, (2013), “Sectarian and Regional Conflict in the Middle East”, Institute for the Study of War (ISW), Middle East Security Report, No. 13.
- Sharp, J, Blanchard, CH, (2012), “Syria: Unrest and U.S Policy”, Congressional Research Service, No. RL33487, pp.1-35. www.crs.gov.
- Samiei, M, (2009), “Neo-Orientalism? A Critical Appraisal of Changing Western Perspective: Bernard Lewis, Jom Esposito and Gilles Kepel”, Ph.D Thesis, University of Westminster.
- Sullivan, M, (2014), “Hezbollah in Syria”, Institute for Study of War, Middle East Security Report, No. 9.
- Weller, P, (2010), “The Clash of Civilization, Thesis and Religious Responses”, European Journal of Economic and Political Studies, Vol. 3. No. 1.